

“انقلاب سوم”

خرده بورژوازی و تصرف کامل قدرت

پیام امام

اما علاوه بر آنکه پیام اخیر امام نشان از همسوئی و همفکری او با حزب جمهوری اسلامی و کوشش او در جهت یکدست شدن نسبی قدرت بسود جناح خرده بورژوازی حاکم دارد همچنین نشانه‌ای است از وضع بحران عمومی کشور و چشم اندازی که در مقابل نیروهای سیاسی گشوده شده است. اما در این پیام از گذشته انتقاد میکند و چنان وانمود مینماید که بخاطر بی تجربگی و عدم آگاهی “روحانیت” از امور سیاسی، مجبور به انتصاب دولت موقت شده است. او براهتی سعی دارد تا بر یکی از نکات “تاریک” از هم پاشیده شدن دولت آریا مهری و ایجاد جمهوری اسلامی هاله‌ای از جهالت مقدس “روحانیت” بپوشاند. خمینی بر آنست که انتصاب دولت را یک خطا و نه یک اجبار توصیف نماید. اما واقعیت اینست که او مجبور باین “خطا” بود، و میبایست بجای “جوانان انقلابی” دست بدامان پیر سیاست و در رأس آنها آقای بازرگان شود.

اینکه بازرگان در ردیف سلطنت طلبان بوده است بر هیچکس منجمله امام و رهبر و فقیه جامع الشرائط پوشیده نبود، داستان نهضت آزادی و افتراقش با حتی جبهه ملی دوم آشکارتر از آن بود که امام و اطرافیان از آن مطلع نباشند. مدافعات “قهرمانه” اشان در مقابل دادگاه نظامی، نامه‌های مودبانه‌شان خدمت “شاهنشاه آریا مهر” و موافقت های اصولیشان با طرفداری از قانون اساسی مسائلهای پنهانی نبود. اینها را خمینی و اطرافیانش میدانستند و با این آگاهی بازرگان را کاندیدای شورای انقلاب در دور اول قبل از قیام نمودند. او بدین سمت منصوب شد نه بدین خاطر که امام به خطا رفت، بلکه بیش از هر چیز باین دلیل که نقش وی در ملاقات و مذاکرات بهشتی - بازرگان با ارتش - هویزر تعیین کننده بود. این تنها بازرگان و نهضت آزادی بود که میتواند بمتابیهی پلیسی بیین دولت شاهنشاهی و جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. بازرگان از آنجهت به میدان مذاکره روانه شد که بتواند از فروپاشی ارتش جلوگیری نماید و در برنامهریزی گذار مسالمت آمیز از نظام شاهنشاهی بنظام جمهوری اسلامی شرکت فعال داشته باشد. این انتصاب بدین دلیل نبود که او آدم متدینی بود و پیرو خط امام، بلکه از آنجهت بود که او معرف آن منافع سیاسی و اقتصادی (بخش خصوصی) در ایران بود که میتواند ضمانت اجتماعی برای

با تصویب متن موقت آئین نامه‌ی داخلی مجلس شورا و انتخاب رفسنجانی به سمت ریاست مجلس با ۱۴۶ رای، دولت جمهوری اسلامی ظاهراً گام نهایی را در راه “تشبیهت” برداشت. و این “تشبیهت” با سخنان شفا بخش “امام امت” در مورد ترکیب و وظائف دولت “منتخب” آینده به نهایت خود نزدیک گردید.

اما این “تشبیهت” ظاهری نمیتوانست باشد در هم شکستن مواضع قدرت توسط جناح رقیب و موتلفین طبیبی آنان همراه نباشد. حملات پی در پی روحانیت ارتجاعی که تحت لوای انقلاب اداری آغاز گردید و سپس به بهانه‌ی “توطئه‌ی کودتا” به تمفییه ارتش ارتجاعی دامن زد، طبیعتاً حاصلی جز تضعیف جناح بنی صدر در بازی قدرت نداشت. این حملات، بعنوان چاشنی، ابتدا مجاهدین را مورد هدف قرار داده و سپس به یورش علیه “ملی گرائی” و اساساً هر آنچه که سلطه‌ی بلامنازع روحانیت را مورد “تهدید” قرار میداد، تبدیل شد. روحانیت با “فراست” و “کیاست” دریافته است که تنها راه ایفاء سلطه‌ی بلامنازع در هم کوبیدن تمام آن چیزهایی است که هر کدام بنوبه‌ی خویش سدی در مقابل ترکنازی بی امان آنان میباشند.

اما آنچه که در تغییر و تحولات اخیر سیاسی کشور بخوبی نمایان گردید، همانا همسوئی و همفکری “رهبر” با حزب جمهوری اسلامی است. امام مافوق تضادها، امامی که بکروز از اختلافات درونی هیئت حاکمه گله میکشید، و روز دیگر پسرش اعلام میکند که او تنها است، با بیانات “شمعناش” نشان داد که نه فقط تنها نیست و نه فقط از اعمال سوء اطرافیانش گله مند نیست بلکه خود در بوجود آوردن و کارگردانی مضحک‌های سیاسی که امروز بنام “انقلاب” های متعدد به خورد مردم داده میشود دست بالا را دارد.

“امام تنها” زمانی سخن به عذرخواهی از مردم میگفت که با افشای نوار آیت بسیاری از مردم به روحانیت بدبین شده‌اند و او که ظاهراً خاطره‌ی مبارکش از متن نوار مکدر شده بود خود با جار و جنجال و حادثه‌سازی به اجرای نقشه‌های بیان شده در همان نوار میپردازد. او درست زمانی دولت موقت و دولت فعلی را مورد سرزنش قرار میدهد که جناح موتلف با بورژوازی در فکر تسخیر مراکز قدرت در مجلس و دولت آینده است، و میباید نور چشمان فرنگ رفته‌اش را آنچنان بکوبد که حزب جمهوری اسلامی بیکه‌تاز میدان قدرت شود.

این گذار مسالمت آمیز فراهم نماید. او بعنوان مجری این برنامه و بمشابهی محل تلاقی منافع ارتش، روحانیت، هوپزر، به سمت نخست وزیری موقت منصوب شد.

اما حوادث پیش بینی نشده، و قیام پر شکوه مردم، اولین و نه آخرین محاسبات حاکمان جدید را بر هم زد. آنچه که بازرگان مشغول اجرای آن بود - سازش با ارتش - در اثر هوشیاری و آگاهی مردم بعکس آن یعنی از هم پاشیده شدن نسبی ارتش تبدیل گردید، و هنوز هواپیمای آقای هوپزر از خاک ایران خارج نشده بود که دژ مستحکم ارتجاع آریا مهری توسط مردم قهرمان میهنمان فتح شد. اما از آن پس نیز بوجود این مولف غربی در بارگاه جمهوری اسلامی نیاز بود. خرده بورژوازی بی برنامه وی - سامان، روحانیتی که تا بدان روز جز عقد صیغه، و رتق و فتسق امور بهم امام بکار مہمی همت نگماشته بود محتاج باین سیاستمداران گام بگام بود. آنها شریک در رهبری، شریک در سازشهای پنهانی و اکنون شریک در قدرت بودند. بسه ارتش باقی مانده، به فرماندهان آریا مهری، و ادارات دولتی، و به طاعتیان تازه مسلمان شده احتیاج بود تسلا اسلام و نهادهای "انقلابی" پای گیرند و تا دستگاہهای عربی و طویل سرکوبگر خاص روحانیت، (سپاه پاسداران، کمیته‌ها، دادگاہهای انقلاب...) بتوانند خود را در مقابل بدیل‌های بورژوازی وارد صحنه سیاست نمایند. خمینی بعد بریت بازرگان بورژوا و بازرگان به پایه‌ی توده‌های خمینی (خرده بورژوازی) نیاز داشت. این ائتلاف نامقدس نتیجهی طبیعی فعل و انفعالات سیاسی دوران قبل و بعد از قیام بود، و بمحض آنکه نهادهای "انقلابی" پا گرفتند دیگر بوجود این مولف احتیاجی نبود و آقای خمینی که روزگاری میخواست پشت سر آقای بازرگان نماز بخواند حمله باو را آغاز کرد. بازرگان و بازرگانها نقش تاریخی شان را در مورد برقراری "اسلام مکتبی" بازی کرده بودند و دیگر بوجودشان نیازی نبود.

خمینی اما از خطای دیگری نام نمیبرد، او بر آشفته است که چرا در گذشته و در همان روزها به خفه کشیدن گروهها اقدام نکرده است. اما او در اینجا نیز متواضعاً خلاف واقع سخن میگوید. او نه تنها در آن زمان قدرت سرکوب نیروهای انقلابی را نداشت، بلکه امروز نیز که بیکه تساناز میدان شده است، چنین قدرتی را ندارد. این درست است که خمینی بعنوان "رهبر" مبارزات از جانب بسیاری پذیرفته شده بود، اما این نیز درست است که مردمی که خود تا هم رویدادها و حوادث روزهای قیام بودند، کسانی که همفقاریها را بلندگو بدست در میادین شهر هنگام دعوت به ترک محاصره و گروههای "منافق و ملحد" و "ضد انقلابی" را مسلح در سنگرها دیده بودند نه میخواستند و نه میگذاشتند که آقای خمینی به خفه کردن گروهها بپردازد. آقای خمینی در آنروزها نه قدرت و نه وسیله‌های برای اجرای اینگونه خفه کردنها را داشت. ایران بعد از قیام

ایرانی که بخون هزاران شهید آزادیهای دموکراتیک راتجربه مینمود اجازه چنین اعمال و حتی اظهاراتی از این دست را با آقای خمینی نمیداد.

اما این تنها مطلب غیرواقعی نیست، وی در مورد مصدق نیز واقعیت را دگرگونه جلوه میدهد. او بزعم خود میخواهد ناسیونالیسم و ملی گراشی را بگوید، و میخواهد سرزمین اسلام را از کفار ملی گرا پاک کند. و نتیجتاً مصدق را مورد حمله قرار میدهد. او وقیحانه مصدق را متهم به حمله به مدرسه فیضیه قم میکند. آقای حائری را نیز بعنوان "شاهد" معرفی میکند. خمینی تمام مصایب روز را از ملی گراشی میداند. اینکه آقای خمینی چرا و چگونه "ناگهان" حمله به مصدق را آغاز میکند نه تنها تعجب آور نیست، بلکه کاملاً طبیعی نیز هست. کوبیدن مصدق همان داستان کهنهی مشروعیت و مشروطیت، و همان قصه قدیمی کاشانی و مصدق است. آقای خمینی از همان شهپوری میدمد که شیخ فضل الله نوری و آیت الله نوری و آیت الله کاشانی ناله‌های خود را سر داده بودند. خمینی نیک میداند که حمله به مدرسه فیضیه نه در زمان نخست وزیری مصدق بل در زمان امارت مصدق انجام گرفته است ولی بناچار و برای آنکه، خط شیخ فضل الله نوری را بسه اتمام برساند مانند کاشانی فریاد بر میدارد که "بروند کم شوند اینها".

اگر آنتونی ایدن میدانست که ادامه دهندگان راه جنت مکان کاشانی اینچنین مصدق را مورد حمله قرار خواهند داد بیشک میتوانست اعتبارات بیشتری برای "سفارت فخمی" دولت انگلستان در ایران از پارلمان انگلیس اخذ نماید، و با آرامش بیشتری بخواب ابدی فرو رود. آری آیت الله خمینی میدانند چرا باید به مصدق حمله نماید و چرا باید در آستانه شب سالگرد ۳۰ تیر اینچنین اراجیفی را بهم بیافد.

با اینحال خمینی در پیامش حرف تازه‌ای ندارد، او آنچه را که در گذشته بصورت پراکنده میگفته است یکجا و بصورت بسیار بارزی ابراز میدارد. او آگاهانه از قتل عام بنی قریظه در حضور حضرت محمد سخن میگوید و باز آگاهانه از خلخال جلا و حد شرعی دفاع میکند. او به تجربه دریافته است که راه دیگری در مقابلش قرار ندارد. آخوندها اگر در همه چیز بی استعداد باشند در شناختن سلوک و طریقت مردم بی استعداد نیستند. آقای خمینی خوب میدانند که همیشه نمیتوان با حادثه سازی مردم را سرگرم کرد. او خوب میدانند که جمهوری نتوانسته کوچکترین تغییری در وضع اجتماعی مردم ایجاد کند و حتی رفاه موعود اجتماعی اش تبدیل به فقر اجتماعی شده است و بناچار تنها دلیل وجودیش را در "اسلامی کردن" کشور میبیند. او از قتل عام بنی قریظه دم میرسد زیرا میدانند که اسلام او نیز مجبور به متوسل شدن بسه همانگونه فرمانهای الهی است، و از این رو تنها راه ادامه‌ی حفظ قدرت را متوسل شدن به شیوه‌های سرداران صدر

بقیه در صفحه ۷

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

انقلاب سوم...

اسلام میبندد. اگر در کشور تحت سلطه‌ی او اسلام هم نباشد دیگر هیچ چیز نیست چون با اعتراف خودش هیچ چیز در این سلطت تغییر نکرده است. خمینی همچنان که در گذشته مجبور بآن سازشها بود، امروز مجبور است که تیغی شمشیر رانیز کند. برای او راه دیگری نمانده است.

دولت مکتبی

شمشیر خمینی در نبرد بعدیش "دولت مکتبی" است، دولتی که بیشک تمامی اعضای آن از دست چین شدگان جامع - شرایط برای این منظور خواهند بود. دولتی که وظیفه‌ی عمده‌اش اسلامی کردن کشور است. دولتی که مجلس، اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، قوه‌ی قضائیه، سپاه پاسداران و کمیته‌هایش در دست حزب جمهوری اسلامی است. دولت مکتبی آقای خمینی مجبور و موظف است که آنچه را بعنوان دشمن در مقابل خود میبندد، نابود نماید. از هم اکنون بنی صدر و یارانش، بازرگان و دوستانش، و جبهه‌ی ملی از صحنه‌ی سیاسی خارج شده‌اند. این جماعت با اصطلاح لیبرال در مانورهای اخیرشان نشان دادند که تا چه اندازه زبون و بدبخت و بیچاره هستند. آنها نشان دادند که بی شخصیتی تاریخی بورژوازی چگونه در صحنه‌ی سیاست خود را مینمایاند و چگونه در مقابل اولین توپ و تشرها میدان را خالی مینماید. این جماعت اگر بخواهند همچنان شریک در قدرت باقی بمانند راهی جز بیعت مجدد با امام و امضای میثاق وحدت دوباره ندارند. نیروهایی که در مقابل قدرت حاکم میتوانند و باید مقاومت کنند نیروهای چپ و مجاهدین هستند. اولی در تشتت بسر میبرد و بخشی از آن با ذره‌بین در پی آنست که جناح ضد امپریالیست در درون هیئت حاکمه‌را بیابد و با آن متحد شود، و دومی در پی آنست که حتی - المقدور از نهادهای قانونی پا فرانهند. این بخش از

برخوردی به تفکرو...

حل کنید! راه رفتن را بیا موزید اسب سواری پیشکشستان. جنبش چپ را باین روز اسفانگیز نیندازید، حرکتی، همتی و تدبیری در اعتلاء جنبش چپ کنونی نکنید، آنقدر تفکر - اندازی و فرقه‌گرایی و ندانم‌کاری نکنید، مطمئن باشید که چپ پس از انقلاب بهتر از شما از عهده‌ی جواب به سؤال فوق بر خواهد آمد. ما نیز از هم اکنون جواب شمتنه و رفته‌های باین سؤال نداریم با این تفاوت که آما سا طسرح این سؤال را در مرحله‌ی کنونی نه تنها زائد بلکه انحرافی می‌شماریم. ما مطمئن هستیم که چپی که انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند آنقدر درایت و شعور خواهد داشت که بین امکانات مختلف در سطح جهانی از کم ضرتریستن آنها استفاده کند. ما و شما برای بسیاری از مسائل بعد از انقلاب از هم اکنون راه چاره روشن و مریحی نداریم ولی آیا تقلب آمیز نخواهد بود که وجود آن مسائل

چپ بدنبال یک متحد طبیعی در درون روحانیت خرده بورژواست و مجاهدین مسلمان در پی معجزه‌ای از سوی امام هستند تا بلکه تغییر عقیده بدهد. اما با اینحال چه خواهند و چه نخواهند شمشیر دودم دولت مکتبی آینده بر فراز سر همنه‌ی آنان در حرکت است.

اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران امروز بطور عینی در مقابل دو راهی قرار دارد: یا باید در مقابل قدرت کوشش کند و شاهد مثل شدن بسیاری از کمونیستها و سایر انقلابیون ایران باشد و یا باید بدور از فرقه‌گرایی و محاسبات و ملاحظات سیاسی نادرست متعدا دست به تعرض بزند.

رژیم باید بداند جنبشی که از هل من مبارزه طلبی - های شاه بهنگام ایجاد حزب رستاخیز و تهدید همه بیه زندان و یا تبعید بخارج نهراسیده است از تهدید حزب فراگیر جمهوری اسلامی مبنی بر با اسلامی و یا هیچ (مثل یا رستاخیز یا هیچ) نیز باکی بخود راه نخواهد داد. جنبشی که توپ و تانک محمدرضا شاه و شکنجه‌های ساواک را تجربه کرده باز در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد. هر چند محمدرضا شاه رفته است ولی توپ و تانک خود را برای دفاع از نظام سرمایه‌داری بجا گذارده است. رژیم حاکم باید بداند که دوران سرمایه‌داری تاریخی پایان رسیده است و شبی بنام کمونیسم در تمام دنیا در حال گشت و گذار است.

اقدامات ضد انقلابی رژیم باید با تعرض انقلابی پات داده شود. باید نشان داد که کوشش و سازش کار بورژواها و فرصت طلبان و تعرض و مبارزه‌ی انقلابی ازان انقلابیون است و برای جلوگیری از تکرار تجارب تلخ در ایران جز راه دوم، راهی نیست. باید به رژیم حاکم نشان داد که تهدیدهای مبنی بر خفه کردن و گم شدن بیجواب نخواهد ماند و اینکاری است که مجموعه‌ی اپوزیسیون انقلابی قادر بانجام آنست.

را دلیل نفی ضرورت انقلاب و یا توجیهی برای سیاستهای معاشات گرانه و سازشکارانه‌ی خودکنیم؟ وظیفه‌ی چپ در حال حاضر جواب دادن به نیازهای مبرم و ضروری کنونی است و نه تمسک به مسائلی که بجز توجیه تبعیت و سازشکاری در خدمت هیچ هدفی نیست.

اما بگردیم برای راحتی خیال "رفقا" یک نکته را یادآوری کنیم و آن اینست که برای وابسته و دنباله‌رو شدن هیچ وقت دیر نیست! شوروی از کسی نخواهد رنجید که چرا دیر آمده‌است. مطمئن باشید که پس از "پیروزی انقلاب" اکیسیر منافع شوروی حکم کند، کمکهایش را بسرعت گسیل خواهد داشت! نمونه کوبا را هم برای مثال، شما در نظر آرید که بدون کمک شوروی و علیرغم آن پیروزشد ولی بعد از آن در ایجاد نزدیکترین روابط خللی وارد دنیا آمد. نترسید رفقا! برای کسانی که میخواهند "فردادیر نیست!"

پایان